



پویشگران آینده امیدبخش

یادداشت سیاستی

نگاه روسی به تحولات ژئوپلیتیکی قفقاز جنوبی ۲۰۲۱

فاطمه صادقی شیخ

دانش آموخته روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

(این یادداشت، برگرفته است از مقاله سرگی سرگیویچ ژیلنسکی)

۷ مرداد ۱۴۰۵

www.paiab.org

پایاب دانشگاهی

دیدگاه‌ها و نظرات مطرح شده در مقالات این بخش، بیانگر دیدگاه‌های نویسندگان آن‌هاست و لزوماً منعکس کننده مواضع موسسه پایاب نیست.

قفقاز جنوبی در سال‌های اخیر به یکی از عرصه‌های مهم دگرگونی ژئوپلیتیکی در پیرامون روسیه تبدیل شده است. از نگاه روسی، این منطقه دیگر یک حوزه باثبات و کم‌تنش نیست؛ بلکه فضایی است که در آن موازنه قدرت به سرعت در حال تغییر است و بازیگران خارجی به صورت فزاینده در حال گسترش حضور و نفوذ خود هستند. این تحول، هم‌زمان با کاهش نسبی نفوذ روسیه، باعث شده است که قفقاز جنوبی در ادراک محققان و تحلیلگران روسی به عنوان منطقه‌ای حساس، شکننده و در معرض بازآرایی مستمر قدرت دیده شود.

در این چارچوب، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های وضعیت جدید منطقه، افزایش نقش بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. از منظر روسی، ایالات متحده، اتحادیه اروپا، ترکیه و چین هر یک با منطق و اهداف خاص خود در حال تحکیم موقعیت خویش در قفقاز جنوبی هستند. با این حال، میان این بازیگران تفاوت مهمی وجود دارد. در حالی که آمریکا، اتحادیه اروپا و ترکیه بیشتر به منزله کنشگرانی با اهداف ژئوپلیتیکی و راهبردی دیده می‌شوند، چین عمدتاً بازیگری اقتصادی و عمل‌گرا تلقی می‌شود که حضورش بیشتر به منافع تجاری و ترانزیتی پیوند خورده است.

اتحادیه اروپا تلاش می‌کند از ارمنستان به عنوان مهم‌ترین نقطه اتکای خود در قفقاز جنوبی بهره بگیرد. ارمنستان در این برداشت، به تدریج به جایگاهی محوری در سیاست منطقه‌ای بروکسل تبدیل شده و همکاری با آن دیگر صرفاً یک رابطه عادی دیپلماتیک نیست، بلکه بخشی از یک راهبرد گسترده‌تر برای افزایش نفوذ اروپا در منطقه به شمار می‌رود. این روند با تحولات سیاسی داخلی ارمنستان و گرایش فزاینده این کشور به سوی ساختارهای اروپایی تقویت شده است. در نتیجه، ارمنستان از یک شریک سنتی به بازیگری در حال فاصله گرفتن از روسیه و نزدیک شدن به غرب تبدیل شده است.

ایالات متحده نیز در این چارچوب، بازیگری تلقی می‌شود که اهدافی بلند مدت را در منطقه دنبال می‌کند. از این منظر، سیاست آمریکا معطوف به کاهش نفوذ روسیه، محدودسازی توان آن در شکل‌دهی به ترتیبات سیاسی و اقتصادی منطقه و ایجاد محیطی است که در آن حضور مسکو به حداقل ممکن برسد. در چنین برداشتی، تحرکات آمریکا در قفقاز جنوبی فقط به معنای مشارکت در حل مسائل منطقه‌ای نیست، بلکه بخشی از راهبرد بزرگ‌تر آن برای تغییر آرایش قدرت در منطقه محسوب می‌شود. به همین دلیل، حضور فعال واشنگتن در روندهای سیاسی و امنیتی منطقه به عنوان نشانه‌ای از تمایل آمریکا برای گسترش نفوذ ساختاری خود تفسیر می‌شود.

ترکیه جایگاهی ویژه دارد، زیرا حضور آن نه مقطعی، بلکه پیوسته، ریشه‌دار و رو به گسترش ارزیابی می‌شود. همکاری ترکیه و جمهوری آذربایجان یکی از پایه‌های اصلی سیاست منطقه‌ای آنکارا به شمار می‌رود و تحولات ژئوپلیتیکی سال‌های اخیر نیز فرصت‌های بیشتری برای تعمیق این همکاری فراهم کرده است. ترکیه از طریق پروژه‌های اقتصادی، انرژی محور، ترانزیتی و سیاسی توانسته است جایگاه خود را در منطقه تثبیت کند و به یکی

از بازیگران اثرگذار بر پویایی‌های قفقاز جنوبی تبدیل شود. در این برداشت، آنکارا نه فقط بر جمهوری آذربایجان، بلکه بر جهت‌گیری کلی موازنه منطقه‌ای نیز اثر می‌گذارد.

چین در این منطقه عمدتاً همچون قدرتی اقتصادی دیده می‌شود که هدف اصلی‌اش گسترش حضور تجاری، توسعه مسیرهای حمل و نقل و فراهم‌سازی شرایط مناسب برای فعالیت شرکت‌های چینی است. قفقاز جنوبی برای پکن بیشتر یک مسیر مکمل و اضافی برای صدور کالا به بازارهای اروپایی و بخشی از راهبرد زیرساختی بلند مدت آن به شمار می‌رود. بنابراین، برخلاف آمریکا و اتحادیه اروپا، حضور چین در منطقه بیشتر از زاویه منافع اقتصادی و ترانزیتی فهمیده می‌شود و تلاشی برای اثرگذاری ژئوپلیتیکی در منطقه ندارد.

از سوی دیگر، در نگاه روسی، یکی از مهم‌ترین تحولات منطقه کاهش نفوذ خود روسیه است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، سیاست روسیه در قبال قفقاز جنوبی تا حد زیادی حالتی منفعلانه داشت. این انفعال زمانی آشکارتر می‌شود که توجه کنیم گرجستان و جمهوری آذربایجان از همان سال‌های نخست استقلال، سیاست خارجی خود را به سمت گسترش همکاری‌های سیاسی و اقتصادی با غرب سوق دادند. در چنین شرایطی، روسیه به تدریج میدان را به روابط رو به گسترش میان دولت‌های منطقه و بازیگران غربی واگذار کرد و در عین حال، حضور آن در پروژه‌های سرمایه‌گذاری همچنان محدود باقی ماند.

با این حال، دشواری‌های موجود در روابط روسیه با گرجستان و جمهوری آذربایجان در دهه ۱۹۹۰، در قرن بیست و یکم تا حدی جای خود را به روندهایی مثبت‌تر داد. در مورد گرجستان، اگرچه سیاست خارجی این کشور همچنان بر توسعه همکاری با ناتو و تقویت پیوندها با کشورهای اروپایی استوار بود، اما پس از روی کار آمدن گیورگی مارگولاشویلی در نوامبر ۲۰۱۳، نشانه‌هایی از نوعی تعدیل در این رویکرد پدیدار شد. این تغییر با اتخاذ سیاستی متوازن‌تر از سوی رهبری جدید گرجستان همراه بود؛ سیاستی که در کنار حفظ جهت‌گیری یورو-آتلانتیکی، از عادی‌سازی روابط با روسیه نیز حمایت می‌کرد.

در این میان، ارمنستان در مقایسه با گرجستان و جمهوری آذربایجان، سیاست خارجی پیچیده‌تر و منعطف‌تری دنبال می‌کرد. برخلاف دو کشور یادشده که آشکارا در پی گسترش همکاری با اتحادیه اروپا و ایالات متحده بودند، ایروان تلاش داشت نوعی موازنه در روابط خارجی خود حفظ کند. ارمنستان از یک سو عضو سازمان پیمان امنیت جمعی بود و از سوی دیگر، در قالب «برنامه اقدام مشارکت انفرادی» سطحی از همکاری محدود با ناتو را نیز ادامه می‌داد. این کشور هم‌زمان می‌کوشید روابط خود را با دولت‌های اروپایی و آمریکا توسعه دهد و در عین حال، سطح بالایی از تعامل با روسیه را حفظ کند؛ کشوری که همچنان به عنوان شریک راهبردی ارمنستان شناخته می‌شد.

این کاهش نفوذ بیش از هر چیز با تغییر در روابط روسیه و ارمنستان توضیح داده می‌شود. ارمنستان که تا مدت‌ها مهم‌ترین شریک منطقه‌ای روسیه محسوب می‌شد، اکنون اولویت‌های سیاست خارجی خود را تغییر داده و به جای تعمیق همکاری در چارچوب‌های اوراسیایی، مسیر نزدیکی بیشتر به اروپا را برگزیده است. این دگرگونی، از دید روسی، فقط یک جابه‌جایی دیپلماتیک نیست، بلکه نشانه‌ای از فرسایش تدریجی موقعیت راهبردی روسیه در قفقاز جنوبی است.

در همین زمینه، نگاه تحلیلگران روسی نسبت به آینده موقعیت مسکو در منطقه چندان خوش‌بینانه نیست: مجموعه‌ای از بحران‌های انباشته، سیاست‌های فعال بازیگران خارجی و تحولات سیاسی داخلی کشورهای منطقه سبب شده است که چشم‌انداز تقویت دوباره جایگاه روسیه ضعیف به نظر برسد. در بهترین حالت، می‌توان انتظار داشت که سطح کنونی تعاملات سیاسی و اقتصادی روسیه با برخی دولت‌های منطقه حفظ شود، اما زمینه روشنی برای بازسازی کامل نفوذ پیشین این کشور دیده نمی‌شود. از این رو، کنش روسیه در قفقاز جنوبی بیشتر ماهیتی تدافعی و واکنشی پیدا کرده است.

نکته بسیار مهم در این نوع نگاه آن است که سیاست روسیه در قفقاز جنوبی نه بر پایه یک راهبرد جامع و مستقل، بلکه بیشتر در واکنش به تحولات محیطی و تغییر رفتار دیگر بازیگران شکل می‌گیرد. این ارزیابی نشان می‌دهد که حتی در خود دیدگاه روسی نیز نوعی اذعان به محدود شدن ابتکار عمل مسکو در منطقه وجود دارد. به بیان دیگر، روسیه بیش از آنکه طراح اصلی نظم منطقه‌ای باشد، در بسیاری موارد به بازیگری تبدیل شده که ناچار است خود را با شرایط جدید تطبیق دهد.

از منظر روسی، قفقاز جنوبی همچنین واجد یک هویت ژئوپلیتیکی مستقل و خودبنیاد نیست؛ این منطقه بیشتر همانند عرصه‌ای دیده می‌شود که اهمیت آن از موقعیت ترانزیتی، انرژی محور و واسطه‌ای‌اش ناشی می‌شود. در این برداشت، قفقاز جنوبی پلی برای انتقال کالا از چین به اروپا، مسیری برای جابه‌جایی انرژی و مواد خام و فضایی برای رقابت بازیگران بزرگ بر سر نفوذ و اتصال است. به همین دلیل، این منطقه نه به عنوان یک واحد منسجم با منطق درونی مستقل، بلکه بیشتر به عنوان میدان برخورد منافع خارجی شناخته می‌شود.

در سطحی کلی‌تر، نگاه روس‌ها به تحولات قفقاز جنوبی بر این فرض استوار است که منطقه در حال ورود به مرحله‌ای جدید از بازآرایی قدرت است. در این مرحله، روسیه با کاهش نفوذ سنتی خود مواجه شده، ارمنستان در حال بازتعریف اولویت‌های خارجی خویش است، ترکیه جایگاه خود را مستحکم‌تر کرده، آمریکا و اتحادیه اروپا در پی گسترش حضور مؤثرتر و سیاسی‌تر هستند و چین نیز به صورت محدود اما هدفمند در حال توسعه منافع اقتصادی خود است.